

هو الحکیم

عنوان:

تسلسل، از بدیهیات ثانوی فلسفی



دکتر وحید باقرپور کاشانی

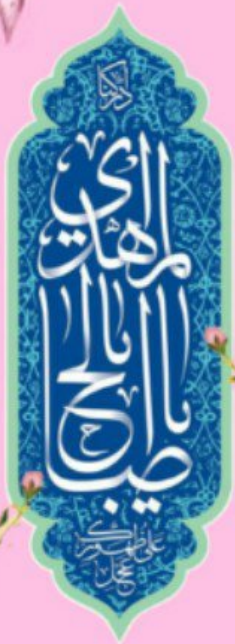


«SERATEHAGHI»



تسلسل از بدیهیات ثانوی فلسفه است.
ما یکسری بدیهیات اولی فلسفی داریم؛
یکسری بدیهیات ثانوی فلسفی داریم.
بدیهیات اولی فلسفی که گاهی اوقات به آن اولیات
هم گفته می‌شود،

اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین است. یعنی
بود با نبود فرق می‌کند، وجود با عدم فرق می‌کند،
وجود با عدم قابل جمع نیست؛ وجود عدم نیست،
عدم وجود نیست؛ این بدیهی اولی فلسفی است.
یکسری بدیهیات هستند که این‌ها متوقف به
بدیهیات اولی فلسفی‌اند؛ یعنی به بدیهی
اولی فلسفی برمی‌گردد. مانند تسلسل - دور.
تسلسل چیست؟ این مخلوقات را که نگاه می‌کنیم،
یک سلسله‌ی طولی دارند که این‌ها همه به هم
وابسته هستند. چرخه‌ی انسان‌ها هم به همین شکل
این‌ها هر کدام والدینی داشتند؛ والدین آن‌ها،
والدینی داشتند؛ همین‌طور تا آخر.
حیوانات هم چنین است، منشائی داشتند؛
نباتات و جمادات را هم که نگاه می‌کنیم چنین
هست؛ این‌ها همه منشائی داشتند و این‌ها همه
علت و معلول بوده‌اند. یعنی الان که من علت
هستم برای فرزندانم، پدر و مادر من هم برای من
علت هستند؛ پدر بزرگ و مادر بزرگ من هم
علت هستند برای پدر یا مادرم؛ جد ما هم
علت هست برای پدر بزرگ و مادر بزرگ.
بنابراین این‌ها همه علت داشتند.



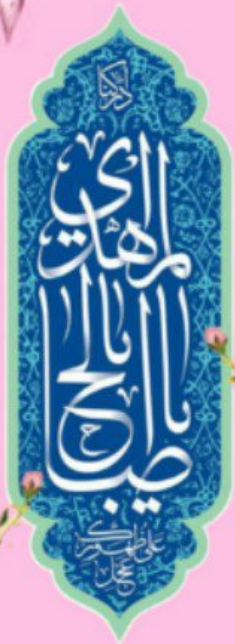
J0in > «SERATEHAGHI»

J0in > «MAHDISM_12»

J0in > «serat12k»

تسلسل چه می‌گوید؟ تسلسل می‌گوید تمام این‌ها را که در نظر بگیری، این‌ها علتی دارند! علتش چه؟ می‌گوید برو تا بی‌نهایت! همه محتاج هستند! این‌جا در جواب گفته می‌شود الان بنده علت دارم که پدر و مادرم هستند، پدر و مادر آن‌ها هم علت دارند، همین‌طور تا آخر. آیا من در حینی که علت هستم معلول هم هستم؟! می‌گوییم بله؛ علتی برای فرزند یا فرزندانم، و معلول هستم با توجه به زوجیتی که بین پدر و مادر ما صورت گرفته ما به وجود آمدیم. پس من به اعتباری علت هستم، به اعتباری معلول هستم؛ به اعتباری ساخته شده‌ام، به اعتباری سازنده‌ام. که البته این‌ها همه را از لحاظ فلسفی وقتی نگاه می‌کنید این‌ها علت حقیقی نیست، به این‌ها همه موعده می‌گویند. علت حقیقی یعنی واقعاً وجودش از او صادر شده باشد! در صورتی که برای ما این‌طوری نیست! این وجودی که فرض کنید این نطفه‌ای که در ارتباط با والدین هست، آمده یک سیبی را خورده، یک غذایی را از طبیعت استفاده کرده، سپس تحول و انقلاب درونی پیدا کرده شده نطفه و انعقاد صورت گرفته؛ این از ذاتش نبوده! از جایی دیگر از خارج به دست آورده! تازه آن هم در شرایط و جهات و علل مختلف باید تمام این علل ناقصه کنار همدیگر باشد تا علت تامه تحقق شئی نسبت به آن صورت بگیرد!

→ [صراط‌الحق]



Join > @SERATEHAGHI

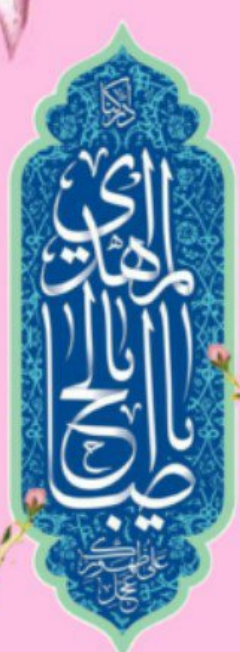
Join > @MAHDISM_12

Join > @serat12k

اما وقتی تمام این سلسله را که اسمش می‌گذاریم بی‌نهایت نگاه می‌کنیم، هر عضو این محتاج است! هر عضو این نیازمند است! هر عضو این حادث است! یعنی مسبوق به عدم است! گاهی می‌گویند آقا بی‌نهایت بوده! می‌گوییم با کلمه‌ی بی‌نهایت دردی دوا نمی‌شود! تازه بی‌نهایتی هم نیست فرضاً هم باشد، بی‌نهایت چه عضوی است؟ می‌گوید عضوی به مانند تو هست!

به مانند تو هست یعنی چه؟ یعنی محتاج هست! بی‌نهایت محتاج، نیازمند، فقیر که از آن‌ها بی‌نیاز بیرون نمی‌آید! غنی بیرون نمی‌آید! یا این‌ها را باید برسانی به یک جایی مثلاً می‌گوید تا بیگ‌بنگ، که ما قبلش نمی‌دانیم چیست! می‌گوید قبلش نمی‌دانیم! قبلش وجود بوده یا عدم بوده می‌گوید عدم بوده! در این جا باید بگوییم عدم، علت تحقق وجود شد که این هم امر محالی هست! یا باید بگویی وجود بوده، که آن وجود باز چگونه بوده؟ همین‌طور برو آخر تا قبل بیگ‌بنگ بینی به کجا می‌خواهی برسانی! بالاخره باید به یک حقیقتی که وجوب وجود داشته باشد، موجودیت ذاتی آن باشد، رأس آن قله‌ی نظام آفرینش و هستی باشد، مبتنی باشد! وگرنه این تسلسل هست و تسلسل هم به حکم عقل محال است! به خاطر اینکه از بی‌نهایت عضو محتاج، بی‌نیاز به وجود نمی‌آید! نکته‌ی دیگر اینکه گاهی اوقات می‌گویند بی‌نهایت!

→ [صراط‌الحق]



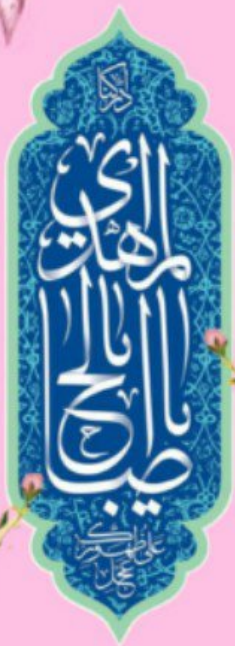
J0in > «SERATEHAGHI»
 J0in > «MAHDISM_12»
 J0in > «serat12k»

این کلمه‌ی بی‌نهایت اشتباه است ببینید در مورد کثرات، مخلوقات، بی‌نهایت یعنی چه؟ یعنی یک عددی باشد که نشود دیگر به آن چیزی اضافه کرد. الآن شما می‌گویید که این مخلوقات بی‌نهایت هستند، این سلسله هم بی‌نهایت هست، از شما تا قبل، بی‌نهایت هست بسیار خوب! الآن بنده اگر یک بچه به وجود بیاورم یک ردیف اضافه می‌شود! پس باز این بی‌نهایت شکست! دیگر آن بی‌نهایت نیست!

نه تعداد مخلوقات بی‌نهایت هست، نه تعداد دَوَران‌ها و مراتب و مراحل بی‌نهایت هست! گاهی اوقات می‌گویند تعداد مخلوقات بی‌نهایت هست، می‌گوییم آیامی شود یک شیء دیگر به این اضافه شود؟ می‌گوید بله! می‌گوییم پس این بی‌نهایت نیست! می‌شود یکی کم شود؟ می‌گوید بله می‌شود کم شود! می‌گوییم این بی‌نهایت نمی‌شود!

اصلاً تعداد بی‌نهایت ما نداریم! بی‌نهایت فقط ریاضی هست! ریاضی هم یک چیز ذهنی هست. یعنی چه؟ یعنی یک چیزی را در ذهن نگاه می‌کنی بی‌نهایت در نظر می‌گیری، اما در خارج که ما بی‌نهایت نداریم! بی‌نهایت در علل و معالیل در نظر بگیریم، علل و معالیل می‌گویند یعنی چه؟ یعنی بی‌نهایت بوده؛ یعنی چه؟

دیالوگ می‌کنیم می‌گویم شما آتئیستی؟ می‌گوید بله! می‌گوید خدایی نیست! بوده بوده بوده بوده بی‌نهایت بوده! می‌گوییم شما می‌توانی یک دور دیگر اضافه بکنی؟



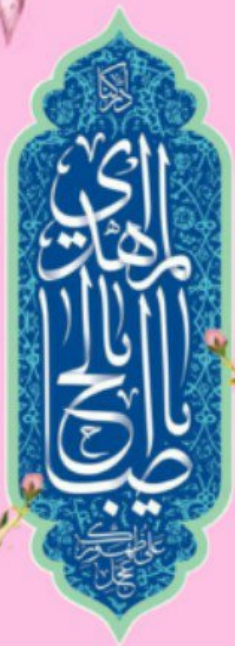
Join > «SERATEHAGHI»

Join > «MAHDISM_12»

Join > «serat12k»

شما می‌توانی یک بچه‌ی بیاوری که شما مثلاً
علت شوی؟ باز او علت شما باشد؟
می‌گوید بله! می‌گوییم پس باز بی‌نهایت نشد! یکی
اضافه شد! پسر تو می‌تواند یک پسر دیگر بیاورد؟
می‌گوید بله! پسر او می‌تواند یک پسر بیاورد؟
بله! این هم می‌شود بی‌نهایت!
خیر! بی‌نهایت نمی‌شود!
چون به آن اضافه شد!
بی‌نهایت باید آنقدر باشد که دیگر گنجایش
اضافه نداشته باشد! وسیع باشد! کل دوره‌ها،
کل عددها را دربر داشته باشد!
لذا این‌جا بی‌نهایت دیگر طرح نمی‌شود. بنابراین
ببینید بی‌نهایتی که مطرح می‌شود، اولاً عبارت
اشتباه است! بر فرض هم که اصلاً بگوییم بی‌نهایت،
این بی‌نهایتی که تو در نظر گرفتی بی‌نهایت
عضو هست؟ می‌گوید بله!
عضو چیست؟ عضو
فقیر است، عضو نیازمند است، عضو محتاج است!
اما از بی‌شمار عضو محتاج،
بی‌نیاز بیرون نمی‌آید!
بی‌نهایت صفر را کنار هم قرار بدهی،
یک بیرون نمی‌آید!
بی‌نهایت آدم فقیر را کنار هم دیگر قرار بدهی،
چیزی ندارند!

→ [صراط‌الحق]



Join > @SERATEHAGHI

Join > @MAHDISM_12

Join > @serat12k

→ [صراط حق]

خدا آقای کافی را رحمت کند!
می‌گفت یک طلبه‌ای بود، این از کار و کاسبی
دور بود به درسش فقط می‌پرداخت؛ بعضی
طلبه‌ها کار هم می‌کردند. یک بنده خدایی گفت
آقا! شما که این قدر درس می‌خوانی و کارهای
طلبگی انجام می‌دهی، شکمت را چه کسی
سیر می‌کند؟ رزقت را از کجا تأمین می‌کنی؟
گفت خدا! گفت درست!
خدا رازق هست، اما چطوری می‌شود؟!
گفت پدر ما یک دوستی در نجف دارد،
به ما وعده داده که اگر پولی
نیاز داشتید ما تأمینت می‌کنیم. گفت که این طور!
از اول همین را بگو! خدا خدا می‌گویی!
گفت من دارم می‌گویم خدا!
شما می‌گویید خدا چیست؟
بعد که گفتم یک نفر وعده داده تو آرام شدی!
خدا بخواهد تأمین بکند تأمین می‌کند!
حالا ببینید وقتی تمام این‌ها را در نظر می‌گیریم،
بالاخره باید به یک نفر آدم غنی برسد.
در عرف هم همین است.
مثل این می‌ماند که الان مثلاً من این‌جا باشم
بگویند رزقت چه جوری در می‌آوری؟ بگویم حسین!
حسین از کجا در می‌آورد؟
بگوید حسن! حسن از کجا؟ از هیچی نمی‌شود!
اگر خدا را هم وسط بکشیم او غنی است!
لذا تمام ما فقیریم! از بی‌نهایت فقیر،
غنی در نمی‌آید!

